

یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی
(سمینار پنجاهمین سالیاد علامه شهید سید اسماعیل بلخی)

مقالات

بیوگرافی
شهید علامه بلخی
بصیر احمد دولت آبادی

جوان از دیدگاه
شهید سید اسماعیل بلخی (د)

سبحان دانش
دکترای علوم سیاسی با گرایش روابط بین الملل



بیوگرافی شهید علامه بلخی

«پرسید زمن دوش رفیقی زکجایی
گفتم بشرم لیک ملل می نشناسم
گفتا که تواز قله بلخایی و گفتم
با قله توحید ققل می نشناسم»

درعین حال که هنوز سه دهه است که از شهادت آن نمی گذرد، برای بسیاری از هموطنان تاریک و در پرده ای ابهام است و این خود عوامل گوناگونی دارد که یکی از عوامل آن ضعف فرهنگی، عدم ارتباطات، کمبود و یا نبود مطبوعات مسلکی و خطی می باشد، چراکه مطبوعات و نشریات ما نتوانسته اند خود را از قید خط سیاسی و گروهی خارج ساخته و در خط علمی و فرهنگی بگذارد. امیدواریم «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» قالب های تنگ و کاذب فرهنگی و نیز سکوت عمومی را در رابطه با معرفی شخصیت های علمی و تاریخی کشور شکستانده و زمینه مطرح نمودن تمام شخصیت های تأثیرگذار را فراهم سازد تا مردم ما شخصیت های همچون کاتب، خالق، ابراهیم گاوسوار، بلخی، حجت، واعظ، عالم، بحر، شیخ سلطان، ملا افضل ارزگانی و سایر شخصیت ها را شناخته و احترام گذارند، با این پیش زمینه می پردازیم به معرفی شهید علامه بلخی.

تاریخ و محل تولد

در مورد تاریخ ولادت «بلخی» همچون بسیاری از شخصیت های بزرگ تاریخی، اختلاف نظرهای موجود است و این اختلاف نظرها ناشی از آن است که در شرایط گذشته برخلاف امروز تاریخ ولادت



کتاب بصیر احمد دولت آبادی

مقدمه

۲۴ سرطان «۱۳۷۳» مصادف است با بیست و ششمین سالگرد شهادت علامه سید اسماعیل «بلخی» بنیان گذار نهضت اسلامی در افغانستان. به دین مناسبت «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» به پاس خدمات ارزنده و تاریخی این بزرگ مرد تاریخ وطن وظیفه خود می داند که یاد او را گرامی بدارد، از این رو بر آن شدیم تا بیوگرافی هرچند کوتاهی را تدوین و برای خوانندگان ارائه دهیم، اگرچه تهیه شرح کامل چنین شخصیتی بسیار مشکل و دست نیافتنی است با آن هم سعی می گردد تا با استفاده از اسناد و مدارک موجود، نسبتاً جامع و نزدیک به واقعیت عرضه بداریم.

لازم به یادآوری است که زندگی اجتماعی - سیاسی «علامه بلخی» همچون خیلی از شخصیت های دیگر مذهبی - ملی ما،



مبارزات بلخی به شکل
علنی و حساب شده از سال
۱۳۱۲ هـ در دوره تحصیل
از مشهد آغاز می گردد که
طبق نوشته پیام مستضعفین
در این وقت ۱۴ و یا ۱۵ ساله
و طبق نوشته جویا ۱۷ و یا
۱۸ ساله بوده است و یک
سرنخ همسر شهید بلخی
در این باره ارائه می دهد که
به محققین کمک می کند تا
تاریخ دقیق ولادت بلخی را
پیدا کنند و می گوید: «دو
کتاب ناتمام به نام ذنبیل و
التفسیر فی الکلام الاسلامیه
است که ... تاریخ نگار آن
معلوم نیست در سن ۱۵
سالگی به رشته تحریر
درآمده.»

سنگ چارک مربوط جوزجان است یا بلخ از کنار قضیه گذشته است که برای بسیاری از نویسندگان از جمله آقای جویا که درباره «بلخی» نوشته های زیادی دارد، اینگونه تحقیقات ضروری به نظر نمی آید و استدلال شان این است که جزئیات مسئله که بلخی در کجا و چگونه زاده شد و به چه دلیلی از کشور هجرت نموده در بزرگی و کوچکی شخصیت بلخی تأثیری نمی گذارد، این استدلال شاید درست باشد، ولی برای یک شناس نامه نویس قانع کننده نیست؛ چراکه آمدن یک مطلب در چندین جا بدون این که حتی یک علامت سؤال را با خود داشته باشد، نشان گر آن است که نویسنده یا اهل تحقیق نبوده و یا این که علاقه به کنجکاوی دیگران نداشته است؛ لذا عین مطلب که در پیام مستضعفین در شماره ۲۳ و ۲۴ در (حمل و جوزای ۱۳۶۰) آمده قبلاً در کتاب مقدمه بر تحولات... آمده است و بعداً با کمی تغییر کلمات و جملات در چندین جای دیگر نیز درج شده است. تاریخ ولادت بلخی در نشریات پیام مستضعفین سال ۱۲۹۸ شمسی است و محل ولادت قریه بلخاب، ولی آقای جویا در مقدمه دیوان «بلخی» بدون این که نوشته پیام مستضعفین را رد و یا تأیید کند، تاریخ ولادت را ۱۲۹۵ و محل ولادت را سرپل دره بلخاب ولایت جوزجان می داند (۲)

درباره تاریخ ولادت بلخی بین پیام مستضعفین مقدمه ای بر تحولات... و مقدمه دیوان بلخی... تفاوت سه سال است. اگر بپذیریم که در شرایط پیام مستضعفین و یا در اوایل انقلاب تحقیق در این باره ممکن نبود، ولی دیوان بلخی که یک دهه بعد؛ یعنی در سال ۱۳۶۸ هـ به چاپ رسیده و شرایط نیز کاملاً فرق کرده بود.

به هر حال آیا سال ۱۲۹۸ سال ولادت بلخی است یا سال ۱۲۹۵؟ متأسفانه هیچ منبع نمی تواند ما را در این باره رهنمایی کند که کدام سنه را نزدیک به واقعیت بدانیم و حتی خانواده بلخی نیز قادر نیستند در این زمینه روشنی بیاندازد؛ چراکه در مصاحبات و نوشته های شان این مسئله گنگ است، ولی در بسیاری از نوشته ها بدون ذکر منبع سال ولادت همان سال ۱۲۹۸ هـ آمده است که ریشه اصلی آن پیام مستضعفین سال ۱۳۵۹ است، پس درباره ولادت و محل ولادت بلخی می توان گفت که: به قولی در سال ۱۲۹۵ و به قولی ۱۲۹۸ هـ در سرپل دره بلخاب و یا خود بلخاب مربوط ولایت جوزجان در خانه سید محمد نام کودکی چشم به جهان گشود که اسم او را سید محمد اسماعیل گذاشتند. اسماعیلی که امروز جهان با نام او کم و بیش آشنایی دارد.

هجرت و درس

اکثر نویسندگان بدون این که علت برای هجرت ذکر کند، اتفاق نظر دارد که «بلخی» در سن شش سالگی (که روشن نیست در چه سالی است) همراه با پدر خود از بلخاب بیرون شده به مشهد مقدس

اغلب افراد تحریر نمی شده؛ چون در بسیار از موارد نویسنده و با سواد وجود نداشته است و یا این که گمان نمی کرده اند که این مولود روزی یکی از پرآوازه ترین شخصیت های جهانی گردد؛ لیلیان شناسنامه نویسان هر کدام همام شنیدگی های خود را ثبت می کردند که تا سنی بلخی می توان گفت که: به قولی در سال ۱۲۹۵ و به قولی ۱۲۹۸ هـ در سرپل دره بلخاب و یا خود بلخاب مربوط ولایت جوزجان در خانه سید محمد نام کودکی چشم به جهان گشود که اسم او را سید محمد اسماعیل گذاشتند. اسماعیلی که امروز جهان با نام او کم و بیش آشنایی دارد.

کتاب مقدمه ای بر تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان تاریخ ولادت بلخی را سال ۱۲۹۸ و محل ولادت او را بلخاب مربوط ولسوالی سنگ چارک ولایت بلخ می داند (۱) نویسنده کتاب مذکور بدون این که تحقیق کند، بلخاب قریه است یا ولسوالی و یا



«۳۱ سال مبارزه را با خود گرفتم، پانزده سال به نفی، بلد، تبعید، مشقت‌ها، مرارت‌ها و زیر سیوف خیلی زود گذشت و پانزده سال هم زدان مسأله‌ای است که شاید کم‌وتم رفقا اطلاع داشته باشند که از اول نوروز بیست‌ونه زندانی شدم در کابل تا چهل‌وسه؛ یعنی ۱۳۴۳ شمسی» (۷)

بنا بر این مبارزات بلخی به شکل علنی و حساب شده از سال ۱۳۱۲ هـ در دوره تحصیل از مشهد آغاز می‌گردد که طبق نوشته پیام مستضعفین در این وقت ۱۴ و یا ۱۵ ساله و طبق نوشته جویا ۱۷ و یا ۱۸ ساله بوده است و یک سرخ همسر شهید بلخی در این باره ارائه می‌دهد که به محققین کمک می‌کند تا تاریخ دقیق ولادت بلخی را پیدا کندوی می‌گوید: «دو کتاب نا تمام به نام ذنبیل و التفسیر فی الکلام الاسلامیه است که ... تاریخ نگار آن معلوم نیست در سن ۱۵ سالگی به رشته تحریر درآمده.» (۸)

ولی متأسفانه این دو کتاب در اختیار نگارنده قرار نگرفته تا از روی آن‌ها تاریخ ولادت را پیدا می‌کردیم، امیدواریم این کار در آینده صورت گیرد، ولی قدر مسلم این است که مبارزات سیاسی شهید بلخی از همان سنین نوجوانی و اوایل جوانی شروع شده و در این باره تقریباً تمام بیوگرافی نویسان توافق نظر دارند.

عودت به وطن

با تأسف باید گفت که در این باره باز هم با تناقضات برخورد می‌کنیم، پیام مستضعفین و مقدمه‌ای دیوان بلخی و کتاب نهضت‌های اسلامی افغانستان سال عودت بلخی را به وطن ۱۳۱۷ هـ می‌دانند، ولی این سنه با ادعای همسر بلخی که می‌گوید دو سال و هفت ماه بعد از عودت ایشان به هرات باهم ازدواج کرده‌اند، سازش ندارد،

می‌آید، ولی آقای جویا با تأیید کم‌تر از شش سال سن در هنگام هجرت انگیزه هجرت مخالفت خوانین یا ازدواج مجدد پدر «بلخی» و تاریخ هجرت سال ۱۳۰۱ هـ می‌داند. به ادعای بیوگرافی نویسان «بلخی» به محض رسیدن به مشهد مشغول تحصیل می‌شود؛ لذا طبق نوشته اکثریت نویسندگان باید آغاز تحصیل بلخی سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ هـ باشد و براساس نوشته آقای جویا سال ۱۳۰۱ هـ.

نقطه قابل ذکر در این‌جا اختلاف در محل تحصیل و بعد مرگ پدر بلخی است، مقدمه‌ای بر تحولات سیاسی و اجتماعی ... بدون ذکر از مشهد و کربلا نام می‌برد و بعد این مطلب در پیام مستضعفین هم تکرار می‌گردد، در حالی که آقای جویا مدعی است که بلخی ۱۴ سال در حوزه علمیه مشهد باقی ماند و در این‌جا در خط مبارزه سیاسی گام نهاد. (۳)

آقای جویا سفر بلخی را در عراق تأیید می‌کند؛ اما بعد از ۱۴ سال اقامت در مشهد که با این حساب سفر بلخی به عراق پس از قیام مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ اتفاق افتد که بلخی مشهد را به قصد عراق، سوریه و مصر ترک می‌گوید؛ اما در مورد فوت سید محمد نیز بین آقای جویا و خانواده بلخی اختلاف است؛ چرا که جویا مدعی است که او در مشهد فوت کرده است (۴) و همسر شهید علامه بلخی می‌گوید در هرات فوت کرده است و هنوز قبرش در هرات است، نامبرده می‌گوید، چند ماه که خسورم مریض بود، من او را پرستاری می‌کردم. حال اگر این ادعا درست باشد، پدر بلخی باید تا سال‌های ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ هـ زنده باشد که عروسش او را دیده است؛ چراکه طبق گفته عروسش ازدواج بلخی دو سال بعد از عودت به وطن صورت گرفته است. (۵)

ایشان می‌گویند مراسم خواستگاری توسط دوستان بلخی صورت گرفته است.

البته از این مطلب بر نمی‌آید که پدر بلخی در آن وقت حضور داشته باشد؛ چون باید گفته می‌شد، پدر بلخی مرا خواستگاری نمود نه دوستان بلخی، ولی ایشان در صحبت‌های خصوصی می‌گفت که «بلخی» و پدرش وقتی به هرات آمدند، در خانه یکی از اقوام زندگی می‌کردند.

پس می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که هجرت بلخی از افغانستان به ایران در سال ۱۳۰۱ و یا ۱۳۰۴ هـ همراه پدر و برادر صورت گرفته است و درس‌شان نیز در مشهد و بعد هم عراق به پایه تکمیل رسیده است و خود در این باره می‌گوید «طلبه مبتدی بودم در مشهد» (۶)

آغاز فعالیت‌های سیاسی

بلخی ۳۱ مبارزه می‌کند و خود این دوره را به دو بخش تقسیم می‌کند:



قدر مسلم این است که مبارزات بلخی همان طور که خودش اشاره می کند، قبل از عزیمت به وطن در سال های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ هـ ش پیش از قیام مسجد گوهرشاد مشهد آغاز می گردد و لی در این دوره بیشتر مبارزات شات به شکل علنی و سخنرانی بوده است تا تشکیلات وزیر زمینی. چرا که کدام سند و مدرک دال بر تشکیلات بلخی وجود ندارد؛ اما وقتی به هرات برمی گردد به قول خسرو شاهی (به استناد گفته های سید حسین ریاضی) بلخی اولین هسته مبارزاتی را مخفیانه تشکیل می دهد به این شرح:

«در سال ۱۳۲۰ تقریباً نیم قرن پیش - طلبه جوان از هرات به مشهد رفت و در مدت تقریباً دو سال واندی توانست سازمان به نام «مجتمع اسلامی» به وجود آورد (۱۳۲۲-۱۳۲۳) که اعضای برجسته این سازمان اسلامی عبارت بودند از: شهید حجت الاسلام شهید سید اسماعیل بلخی، شهید حجت الاسلام سید حیدر قطب غزنوی، محمد بشیر هروی (منشی مجتمع اسلامی)، حاجی عبدالغفار و ملا عبدالحسین منجم باشی.

با گسترش دامنه نهضت آزادی خواهی به توصیه دوستان و همفکران مسلمان بلخی از طریق میمنه و اندخوی و بلخ به مزار شریف آمد و به سازمان دهی دقیق مجتمع اسلامی پرداخت، در این راستا کمیته ایالتی میمنه را به نیابت رهبری میرزا محمد رضا منشی میرزا نوروز علی و کمیته ایالتی مزار شریف و بلخ را به قائم مقامی رهبری حاج محمد رضا و به عضویت مرکزی خواجه محمد نعیم، عبدالقادر، و حاجی عبدالرشید و کمیته قندوز و قطغن زمین را به سرپرستی حاجی عبدالرشید چاریکاری و عضویت حاجی عبدالحمید، حاجی قوغبای خان آبادی و عدالهادی خان آبادی و دیگران تشکیل داد. وی بعدها و پس از ورود به کابل در سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ کمیته مرکزی مجتمع اسلامی را به طور سری تشکیل داد و بعد نام حزب (ارشاد) را بر آن مجتمع گذاشت، اعضای کمیته مرکزی حزب ارشاد که مقرر آن در چنداول بود و تا افشا و زندانی شدن اعضای آن اغلب مردم از موجودیت آن خبر نداشتند...» (۱۱)

بیاد اندیشمئاسفانه و قتی نویسندگان بدون تحقیق دست به تاریخ نویسی و تاریخ سازی می زنند هم برای خود و برای خوانندگان در سرهای خلق می نمایند؛ چراکه گزارشات تاریخی صرفاً یک مقاله توصیفی و سیاسی نیست که فقط به توانمندی نویسنده در به کار بردن واژه ها نیازمند باشد، بلکه بیشتر از آشنایی به فن نویسندگی و قواعد دستوری زبان، به تفکر و تعقل نیازمند است، لذاست که در نقل بالا که ما سومین ناقل آن می باشیم به تناقضات تاریخی برخورد می نماییم؛ چراکه قبلاً گفته شد که بلخی در سال ۱۳۱۷ و ارد افغانستان شده و مدت هفت یا هشت سال در هرات تحت نظر مانده است، بر فرض این که در سال ۱۳۲۲-۱۳۲۳ در هرات به وجود آورده باشد، بدون

در این صورت ازدواج باید در سال ۱۳۱۹ یا ۱۳۲۰ صورت گرفته باشد، در حالی که چنین نیست به علت که: «پسر علی آقا جان در سال ۱۳۱۸ هـ ش در هرات متولد شد و حاصل عمرش سه دختر و یک پسر به اسم اسماعیل بلخی کوچک می باشد.» (۹)

بنابر این یا ازدواج در همان سال اول عودت صورت گرفته و یا این که عودت قبل از سال ۱۳۱۷ هـ ش بوده است؛ اما آقای خسرو شاهی سال عودت را سنه ۱۳۲۰ هـ ش ذکر کرده که با تمام نوشته های قبلی تناقض دارد، اگر واقعا شهید بلخی در سال ۱۳۲۰ وارد هرات شده باشد، طبعاً ازدواج هم در همین سال و یا دو سال بعد صورت گرفته، پس چگونه علی آقا جان می تواند در سال ۱۳۱۸ یه دنیا بیاید. به هر صورت طبق ادعای اغلب نویسندگان، بلخی مدت هشت سال در هرات بند می ماند تا پس از قسام گاوسوار و برکناری هاشم خان از صدارت در دوره صدارت شاه محمود خان در سال ۱۳۲۵ از هرات به کابل آمده بعد به مزار شریف می رود، در کیفیت و حتی تاریخ این واقعه باز هم اختلاف نظرهای است که گمان می رود بررسی آن ها سودی برای خواننده نداشته باشد و لذا از آن صرف نظر می شود.

فعالیت های مخفی و ایجاد تشکیلات سیاسی

به گفته بسیاری از نویسندگان بلخی پس از قیام گوهرشاد مشهد «در سال ۱۳۱۴ هـ ش» نه تنها دست از مبارزه نمی کشد که به مبارزات خویش شدت نیز می بخشد؛ لذا پس از عودت در سال ۱۳۱۸ هـ ش در هرات به روشن گری مردم می پردازد که با فاصله از طرف حکام وقت تحت نظر گرفته می شود و در دوران صدارت هاشم خان عموی ظاهر شاه و در فلاکت بارترین وضع حاکم در کشور از سوی رژیم توقیف و دست گیر می گردد (۱۰)

ارشاد از حزب وطن و ویش زلمیان بیشتر است. با استفاده از مطالب گوناگون کتب و نشریات درباره مبارزت بلخی می‌توان به این نتیجه رسید که قبل از زندان رفتن در سال ۱۳۲۹ هـ ش در فاصله بین سال‌های ۲۵ تا ۲۸ هـ ش یک تشکیلات مخفی در کابل به وجود می‌آید، حال این تشکیلات دارای چه کیفیت و چه کمیت اعضا بوده هنوز در پرده ابهام است. چراکه تاکنون نویسندگان یاران احتمالی بلخی را براساس همان معیار زندانی شدن افراد، تخمین و حدس زده‌اند، در حالی که زندان رفتن افراد همگام با افشا شدن قیام بلخی مدرکی برای همکاری آن‌ها با بلخی و شرکت در تشکیلاتی بلخی نمی‌تواند باشد؛ چرا که در افغانستان قاعده و قانونی نبود که درست افراد را روی یک پرونده به زندان بیندازد چه بسا افراد صرف با داشتن اسم مشابه به شخص ظنین سال‌ها در زندان بدون اثبات جرم به سر برده‌اند.

طرح براندازی حکومت و افشای آن

اقدام بلخی در طرح براندازی حکومت استبدادی حکومت آل یحیی، چهارمین اقدامی بود که از سوی پیشتازان مبارزه ضد استبدادی جامعه تشیع افغانستان صورت گرفت. اولین اقدام را ملا فیض محمد کاتب در شرایطی انجام داد که هویت هزاره و شیعه به کلی از صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان حذف شده بود و او با قلم خود در پوشش کاتب دربار امیر حبیب‌الله جنایات حکومت افغانستان و خاصاً امیر عبدالرحمن جابر را نسبت به مردم هزاره ثبت



شک نمی‌توانسته است، از هرات بیرون شود، چون غیر از کتاب نهضت‌های اسلامی افغانستان در هیچ‌یک از نوشته‌های دیگر نیامده که بلخی در دوران نظربند بودن هرات سفری به شمالی افغانستان کرده باشد، چرا؟

« به محض گذر بلخی از مرز و ورودش به شهر هرات، مأمورین دولت او را تحت نظر گرفت و نگذاشت که از هرات خارج شود... مدت هشت سال را در هرات در وضعیت بدتر و خفقانی‌تر از وضع یک زندان واقعی گذراند» (۱۲)

این نوشته نشان می‌دهد که بلخی نتوانسته از هرات بیرون شود، از طرف دیگر بعد از رفع نظربندی، بلخی از هرات به کابل می‌آید نه میمنه و اندخوی و این مطلب را اکثر نویسندگان تصریح نموده‌اند، از جمله آقای جويا در مقدمه دیوان بلخی و نویسنده مقاله «بیاد شاهد آزادی» در پیام مستضعفین. (۱۳)

این دو منبع نشان می‌دهد که بلخی از هرات به کابل آمده آن‌هم بعد از ختم ۷ یا ۸ سال نظربندی، پس نمی‌توانسته است که قبل از آن شمال برود و از طرف دیگر مقاله مذکور خاطر نشان می‌سازد که مبارزان فشرده بلخی بعد از سفر به ولایات افغانستان شروع شده نه در هرات. این مطلب را نویسنده دیگر افغانستانی نیز تأیید می‌کند. (۱۴)

تا این‌جا روشن می‌شود که بلخی در دوره نظربندی هرات قادر به مسافرت به ولایات شمال کشور نشده است؛ اما در مورد «مجتمع اسلامی» باید گفت که طبق ادعای خود خسرو شاهی جز گفته آقای ریاضی مدرکی در این باره وجود ندارد، لذا نگارنده نیز تاکنون سند و مدرکی در این مورد نیافته‌ام و در شناس نامه احزاب به همان استناد از مدرک خسرو شاهی اکتفا شده است؛ البته تاریخ کمیته مجتمع اسلامی در سال ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ ذکر شده در حالی که در این سال‌ها بلخی و یارانش در زندان می‌باشند. مگر این‌که تشکیل آن‌را در زندان بدانیم که با مطلب بعدی با آن تضاد پیدا می‌کند، به احتمال قوی منظور سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ باشد.

به هر حال اگر وجود «حزب ارشاد» که ابتدا به نام مجتمع اسلامی بوده در سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۲ هـ ش به اثبات برسد، بدون شک بلخی را می‌توان یکی از پیشتازان و بنیان‌گذاران تشکیلات سیاسی مرحله سوم به حساب آورد. چراکه اولین تشکیلات سیاسی در عصر امیر حبیب‌الله خان دور جریده سراج‌الاجبار به نام جنبش مشروطیت به وجود آمد و دومین حرکت تشکیلاتی در زمان امان‌الله خان بود و سومین حرکت در عصر شاه محمود شروع شده بنا بر این با اثبات شدن «حزب ارشاد» بلخی را علاوه بر این‌که بنیان‌گذار نهضت اسلامی افغانستان باید گفت، مؤسس و پیشتاز سومین دور تشکیلات سیاسی نیز قلمداد نمود، چراکه با ادعای خسرو شاهی قدامت حزب

دیدیم این طرح قدیم با ابزار جدید خنثی شد؛ اما طرح بلخی که در حقیقت چهارمین طرح از این گونه بود و در نوعیت خود ممزوجی از سه پلان قبلی، چرا که هم بار فرهنگی را داشت (خطابه‌ها و اشعار انقلابی) و هم بار تشکیلاتی را (نشست‌های مخفی) و هم بار قبایلی را (هماهنگی با خوانین و سران اقوام) با این هم در آخرین دقایقی که می‌رفت تا طرح اجرا شود به شکست انجامید. چون هنوز از بار مردمی (شعور سیاسی توده مردم) در چهارمین نیز خبری و اثری نبود و این موضوع در یکی از جزوه‌های مرکز به روشنی ترسیم شده است و هم شاید برخی از صاحب‌نظران با این تحلیل موافق نباشند و اقدام بلخی را عاری از ضعف پندارند در حالی که خود بلخی در این باره اعتراف می‌کند که:

«من باید پس از ده سال کار فکری و تشکیلاتی و مبارزه فرهنگی به چنین کاری اقدام می‌کردم» (۱۵)

این اعتراف صادقانه دو چیز را روشن می‌سازد: اولاً روش مبارزه به شکل صرفاً سیاسی و قراردادی با سران قوم که اغلب در پی منافع شخصی خود می‌باشد. ثانیاً نداشتن یک تشکیلات محکم سیاسی و فعالیت‌های گسترده فرهنگی با این اعتراف وجود فعالیت‌های زیرزمینی و تشکیلات «مجموع اسلامی» و حزب ارشاد از سوی خود بلخی نفی می‌شود، چرا که به ادعای کتاب نهضت‌های اسلامی افغانستان حداقل از عمر تشکیلات سیاسی بلخی ۸ سال می‌گذشته است که بلخی به زندان رفته؛ یعنی در این صورت بلخی باید می‌گفت که اگر دو سال دیگر هم برایم مجال می‌دادند، موفق می‌شدم، در حالی که ایشان حرف از ده سال می‌زند و صرفاً چنین تشکیلاتی نداشته و صرفاً روی یک سری دردها و احساسات دوران جوانی دست بر اقدام براندازی دولت زده است؛ چرا که از نگاه سنی هم بلخی در شرایطی قرار نداشت که تمام جوانب قضیه را بسنجد، چون حد اکثر سخن بلخی در زمان قیام از ۳۱ یا ۳۴ تجاوز نمی‌کند و این سن برای یک مبارزه جدی خیلی جوان است و این حرف برای نفی رهبری جوان و جوانان نیست، بلکه منظور این که احساساتی موضع می‌گیرند، بنا بر این طرح براندازی بسیار با عجله و شتاب‌آلود تاسیس ریخته می‌شود.

روی این مبنا طرح براندازی حکومت بدون در نظر داشت شرایط سیاسی کشور و جهان ریخته شد، البته این بدان معنا نیست که نباید صورت می‌گرفت، چون خود بلخی هم می‌گوید:

«دیگر چاره نداشتیم و حرکتی کردم مظلومانه!! برای ثبات قانون تشیع و گرفتن حق به ضرب زور از حلقوم زور» ولی کمی با شتاب تصمیم گرفته شد، در حالی که اقدام عبدالخالق و گاوسوار می‌توانست، تجربه خوبی برای برنامه ریزی دقیق باشد؛ اما انقلاب گری بلخی بر حس حساب‌گری سیاسی او غلبه کرد و جوان مردانه در این وادی گام گذاشت.

تاریخ نمود، به این روش در زنده‌سازی هویت هزاره‌ها گام‌های بلند و خطرناکی را برداشت و تا پای جان در این راه پیش رفت، پس از کاتب این پرچم زمین افتاده را جوان بچه هزاره عبدالخالق قهرمان برداشت و خواست با کشتن نادر غدار به حکومت استبدادی آل یحیی خاتمه دهد، ولی هنوز زمان این کار فرا نرسیده بود، لذا طرح او جز کشتن نادر کاری از پیش نبرد.

این دو اقدام که متأسفانه تاکنون هیچ‌گونه تلاشی برای ارتباط داشتن و ارتباط یافتن آن‌ها از سوی محققان صورت نگرفته است. بدون شک می‌تواند از نگاه فکری باهم‌دیگر در ارتباط باشد، چرا که یک قسمت از کتب مدارس وقت افغانستان از سوی کاتب تهیه شد و این کتب مدارس وقتی بود که عبدالخالق و امثال او را از خیانت‌های تاریخی آل یحیی و دیگر نوکران اجنبی آگاه می‌ساخت و بعد ها مضامین گذشته به کلی عوض شد، ولی اقدام سومی که از سوی یک جوان روستای بیگ زاده به نام ابراهیم بیگ یا ابراهیم خان گاوسوار صورت گرفت، با دو اقدام قبلی در ارتباط نبود و حتی نحوه اقدام آن نیز فرق می‌کرد و بیشتر به حرکت‌های محلی سابقه شباهت داشت تا به طرح و برنامه عصری، این جاست که یک نوع بریدگی از نگاه تسلسل مبارزاتی جامعه هزاره و شیعه به چشم می‌خورد و



به گفته بسیاری از نویسندگان بلخی پس از قیام گوهرشاد مشهد «در سال ۱۳۱۴ ه.ش» نه تنها دست از مبارزه نمی‌کشد که به مبارزات خویش شدت نیز می‌بخشد؛ لذا پس از عودت در سال ۱۳۱۸ ه.ش در هرات به روشن‌گری مردم می‌پردازد که با فاصله از طرف حکام وقت تحت نظر گرفته می‌شود و در دوران صدارت هاشم خان عموی ظاهر شاه و در فلاکت بارترین وضع حاکم در کشور از سوی رژیم توقیف و دست‌گیر می‌گردد.



دوره زندان و فعالیت‌های فرهنگی

آنچه تا کنون درباره «بلخی گفته شد نمی‌تواند از قاعده کلی تاریخ‌نویسی افغانستان مستثنی گردد؛ چرا که تاریخ افغانستان نمایانگر حوادث و وقایعی است که در گذشته اتفاق افتاده؛ اما طبق سلیقه، احساسات و عواطف نویسنده و یا دستور دربار، افراد صاحب مقام و صاحب نفوذ به رشته تحریر در آمده است.

بنا بر این، می‌توان مدعی شد که رونق‌دهندگان علم و فنون در رشته‌های مختلف، هرچند که ملت‌ها بوده‌اند؛ اما این واقعیت قابل کتمان نیست که مشوق و در اصل زمینه‌ساز آن همواره حکومت‌ها، قدرت‌ها، افراد صاحب مقام و صاحب نفوذ بوده‌اند! هیچ فرهنگ و ادبی و در کل شاید هیچ علمی در یک جامعه پا نگرفته، مگر این که قدرتی از آن به حمایت برخاسته باشد. پس پیدا است که فرهنگیان و مورخان و به طور عام علما چه مذهبی و چه غیر مذهبی هرگاه کاری انجام داده و یا شاهکار ادبی، هنری و علمی از خود به یادگار گذاشته‌اند؛ یا وابسته به دربار قدرت حاکم بوده و با تکیه بر امکانات آن‌ها توانسته‌اند آثاری خلق نمایند و یا رو در روی آن‌ها و با تکیه بر عصای استقلال در گوشه‌های انزوا، زندان و یا تبعید چیزک‌های از ذهن‌شان تراویده و میدان به عنوان تحفه و ارمغان به شکل‌های تعویذ و طومار با خود برداشته و بعدها در سایه مساعدت دربارهای موافق و یا قدرت‌های استفاده‌جو از آن طریق جمع‌آوری و به تألیف رسیده است. به عقیده نگارنده ۹۰ در صد از آثار باقی‌مانده‌ای علما و نویسندگان سلف بر پایه همین دو روش (تکیه به دربار و یا مخالفت با دربار) به ما رسیده است و ممکن ده درصد دیگر به شیوه‌های دیگر ثبت تاریخ شده است. لذاست که ما آنچه درباره بلخی و از بلخی می‌دانیم به همین دو روش به ما رسیده است، قسمت عمده دیوان اشعار بلخی در زندان سروده شده و بعد به بیرون رسیده و در عصر انقلاب از سوی سازمان نصر منحل و جیل‌الله و برخی نهادهای دیگر به نشر رسید که این قسمت بنا بر همان تحلیل رو در روی دربار است؛ اما قسمت عمده سخنرانی‌ها و گفته‌های بلخی که بعد از زندان به دست ما رسیده در حقیقت موافقت با دربار است، گرچه متن سخنرانی‌ها وقتی از نوار پیاده شده، نکات زننده و جنبه‌های دعاگویی شاه حذف شده است که در حقیقت اصلاح‌گران دایه دل‌سوزتر از مادر شده‌اند. در ابتدا دو نمونه از روش جاودانی آثار بلخی را ذکر می‌کنم و بعد به اصل قضیه زندان و خلق آثار فرهنگی از سوی بلخی می‌پردازیم. خدیجه بلخی درباره آثار بلخی می‌گوید:

«بلی در قسمت اشعار ایشان که خیلی زیاد بوده، زمانی که در زندان قلم و کاغذ پیدا می‌کردند، اشعار خود را توسط عسکرهای نگهبان خود می‌فرستادند. با این که دولت هر هفته نگهبان‌ها را تبدیل می‌کرد تا مبادا تحت تأثیر اخلاق بلخی قرار بگیرند؛ اما باز هم فرق

نمی‌کرد، چه او از یک یا تاجک یا هزاره و یا پشتون از هر قومی که می‌بود به مجرد که دو روز موظف سلول و یا اتاق بلخی می‌شد، شیفته اخلاق او می‌گردید، بلخی اشعار خود را توسط همین عسکرها به خانه می‌فرستاد و یا هنگامی که ما برای ملاقات می‌رفتیم، در لباس‌هایش جاسازی می‌کرد و ما می‌آوردیم، البته در زمان کوتاه‌قلفی اشعار خود را در پاکت سیگار و یا کاغذ کبریت و صابون می‌نوشت و بیرون می‌فرستاد و بعد برادرم علی‌آقا در کاغذ دیگر پیاده می‌کرد و بعد از زندان هم اگر می‌گفتیم آقا جان! اشعار خود را جمع کنید می‌گفت من خودم در بین مردم هستم بعد از من مردم خودشان این کار را می‌کنند...» (۱۶)

این گفته نظریات اولیه را تأیید می‌کند که آثار بلخی در زندان و در مخالفت با دربار خلق شده، ولی قسمت دیگری آثار بلخی که بعد از زندان به دست ما رسیده، یک کمی جنبه توجیه‌گری دارد، هرچند همان طوری که اشاره شد، قسمت‌های زنده نوارها پیاده نشده و برخی قسمت‌ها حذف گردیده، ولی با آن هم این فراز کاملاً در سخنرانی‌های بلخی در این دوره مشخص است، خود می‌گوید:

«امروز بحمدالله به شما می‌خواهم پیش خبری بدهم، ارمغان من این است، بالغ بر چهار میلیون شیعه امروز رسماً آزاد است و تقیه رفت! این محصول چیست؟ مبارزه، زحمت و رنج، نحوه مبارزه با هر

دوره یک دیپلماسی و سیاسی است و با حرف دوران زندان او کاملاً متفاوت است، چرا که در زندان می‌گفت:

«گفتم ز شورا و وکیلان خبری هست؟ گفتا که بگو طایفه روز چلان کو، در جلسه شورا نبود غیر ستایش، آن کو به غم خلق کند آه و فغان کو.»

و یا در جای دیگر می‌گوید: «بس خصم خلق بی یک نیم‌روز هم، خصم جناب حضرت والا شوای وکیل.»

همین تفاوت گفتاری و شاید هم کرداری دوران زندان بود که عده از نویسندگان را افراط و تفریط پیمودند و قضاوت‌های متناقض در دوران بعد از زندان بلخی دارند (۱۸)

و اما در مورد زندانی شدن بلخی همچون دیگر زمینه‌ها باز هم اختلافی هرچند اندک موجود است که به گوشه‌های از آن‌ها اشاره می‌کنیم، نویسنده مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات... می‌نویسد:

«شب اول حمل جمعی از یاران بلخی را اسیر کردند و در اوایل روز حمل ۱۳۲۹ بقیه آنان را به حبس انداختند؛ اما جرئت گرفتار نمودن بلخی را در خود نمی‌دیدند تا این که یکی از صاحب‌منصبان لوگری به نام سید عباس که شبعه محسوب می‌گردید به دین کار محسوب شد... مراسم که همه ساله در اول حمل در دامنه علی‌آباد (سخی) برگزار می‌شد بهم خورد و هراس بزرگی دولتیان را دربرگرفت، به خصوص پس از آن که هواخواهان و طرفداران بلخی به تظاهرات پرداختند و از چنداول تا مقر ولایت کابل راهپیمای کردند، ترس و پریشانی دولت افزون گردید» (۱۹)

از مطلب بالا این‌طور فهمیده می‌شود که بلخی هم در همان روز اول هم دست‌گیر شده بود و خود بلخی هم این موضوع را تأیید می‌کند «از اول نوزده بیست‌ونهم زندانی شدم تا آخر ۴۳ یعنی ۱۳۴۳ شمسی»، ولی خانواده بلخی یعنی خانم و دختران مدعی‌اند که بلخی روز ۷ حمل ۱۳۲۹ زندانی شد (۲۰)

سایر نویسندگان بدون این که به تاریخ مشخص اشاره کنند، قیام و زندانی شدن را همان نوزده و ماه حمل ۱۳۲۹ می‌دانند؛ اما دو مورخ بنیاد اندیگر کشور یعنی آقای حق‌شناس (۲۱) و آقای مقصودی (۲۲) حادثه ۲۹ شمسی یا ۵۰ م را که قیام بلخی و زندانی شدن او در آن سال اتفاق می‌افتد، به گونه دیگر توجیه نمودند که هیچ ربطی به بلخی و یارانش ندارد و اصولاً از بلخی و زندانی شدن ذکری به میان نمی‌آورد؛ اما آقای فرهنگ همین حادثه را به دقت تمام یادآور شده و از زندانی شدن بلخی و یارانش و آزادی‌شان بعد از چهارده سال ذکری به میان می‌آورد. (۲۳)

پس روشن ساخته شد که بلخی با تعدادی از افراد سرشناس دیگر در اول حمل ۱۳۲۹ به زندان می‌رود و تا اوایل نیمه دوم سال ۱۳۴۳ هس در زندان بسر می‌برد.

چه که می‌خواهد باشد، گفت گاهی به کشته شدن و گاهی به کشته گشتن است، هر زمان اقتضایی دارد... و اما از این مکتب در این سه سال که از زندان برآمدم از «مکتب اسلام» زیادتر و بیشتر استفاده کردیم و در افغانستان قیمت بسزایی دارد، یک روز به ما نمی‌رسید و امروز بحمدلله می‌رسد و به تمام کتب شما و مؤلفان شما دروازه افغانستان باز است...» (۱۷)

این که شرایط پس از زندان بلخی با شرایط زندان و یا دوره زندان تفاوت کرده بود شکی نیست و جهان هم دچار تغییرات گردیده بود، ولی این که شیعه واقعا به حقوق خود رسیده و تقیه نبود و کتب شیعی آزادانه وارد افغانستان می‌شد، یک کمی مبالغه‌آمیز است، چرا که در همان سال‌های ۴۶ و ۴۷ وقتی حجاج کتب مذهبی را می‌خواستند از مرز عبور دهند به مشکلات زیادی روبرو بودند و مثل امروز که برخی از افغانستانی‌ها و بعضی از شخصیت‌های ایرانی در مورد آزادی حکومت اسماعیل خان در هرات می‌گویند، ولی همین حکومت کتب شیعی را در مرز ضبط می‌کند و یا این که در یک سخنرانی دیگری بلخی است که می‌گوید:

«اگر در کشور افغانستان کمترین آواز عاجزانه من اثر کرد و توانستم در کشور خودما ۴ قانون اساسی و قانون پارلمانی را براساس وحدت ملی به روی کار بیاوریم این کار در اثر یک کوشش و تلاش بود (منظور قیام ۱۳۲۹ می‌باشد) چون وحدت ملی یکی از آرزوهای سیاسی من می‌باشد.»

درست است که در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ در افغانستان قانون اساسی تدوین شد و مجلس به میان آمد و دم از آزادی تمام اقوام زده می‌شد، ولی نه قانون اساسی قانون بود و نه هم مجلس. مجلس مردم که توضیح این مطلب سردرازی خواهد شد، ولی حرف بلخی در این



«اگر در کشور افغانستان کمترین آواز عاجزانه من اثر کرد و توانستم در کشور خودما ۴ قانون اساسی و قانون پارلمانی را براساس وحدت ملی به روی کار بیاوریم این کار در اثر یک کوشش و تلاش بود (منظور قیام ۱۳۲۹ می‌باشد) چون وحدت ملی یکی از آرزوهای سیاسی من می‌باشد.»

زندان و خلق آثار جاویدان

حقیقت این است که ملا فیض محمد کاتب به دربار (امیر عبدالرحمن خان) نمی پیوست و یا بلخی در زندان نمی رفت، ما امروز از نعمت بزرگی فرهنگی سراج التواریخ و دیوان بلخی بی بهره بودیم! همان طوری که از آثار بسیاری از شخصیت های مذهبی - ملی دور از دربار و از زندان بی خبریم و این نشان می دهد که آثار جاویدانی اغلب در سایه دربار و یا در تاریکی زندان (دربار) به رشته تحریر درآمده است. پس آنچه از بلخی داریم و بلخی براساس آن آثار می شناسیم، اشعار دوران زندان او است که بخش های از آن بوی خون می دهد و برای خواننده نوای زندگی و نشاط آزادی و قیام می بخشد، درباره اشعار بلخی و شعرا و نویسندگان صاحب قریحه مطالب زیادی نوشته اند و من که اهلی شعر نیستم نظر نمی دهم، ولی این قدر می توان گفت که اگر این اشعار نمی بودند، امروز دیگر بلخی وجود نداشت، چنانچه خیلی از کسان امروز دیگر وجود ندارند!

ممکن است طرح این مسأله برای خیلی ها خوشایند نباشد، ولی برای نگارنده که بلخی را فقط از روی اشعارش می شناسد (و تا اوایل انقلاب حتی نام بلخی را نشنیده چه رسد که او را بشناسد) این یک اصل است و آن مسأله این که: به مبالغت و ادعای دور از عقل که درباره بلخی گفته شده و یا گفته می شود، باور نداریم ولی به آنچه از نظر عقل غیر ممکن و یا خیلی بعید نباشد، باور مندیم از جمله این مطلب زیرا عقلا قابل باور است:

«... در آن زندان هیچ وسیله برای مطالعه و امثال آن در اختیار ایشان نبود و می گفتند تنها وسیله که در اختیار من بود قرآن مجید بود، اما از همین قرآن مجید عجیب استفاده می کنند! در آن پانزده سال بیش از هزار و هفتصد بار تمام قرآن را ایشان می خواند و روی آیات فکر می کنند و درهای تازه ای از علم و دانش قرآن برای شان گشوده می شود، در حدود هفتاد و پنج هزار بیت شعر در دوره و دوران های دیگر در زندان ایشان گفته است و روح ادبی فوق العاده قوی که در ایشان است، نمونه های از اشعار ایشان را خواندم، واقعا لذت بردم، اشعار جان دار، پر روح، الهام بخش و زنده کننده و این روحیه مجاهد بودن ایشان مافوق تمام روحیه های ایشان است و دشمنان اسلام نتوانستند، در روح ایشان در آن محیط نفوذ کنند» (۲۴)

قابل تذکر است که این موضوع در حضور بلخی به عنوان معرفی ایشان بیان شده است و حالا باید با تعقل و با تفکر باید و ارد مسئله شد که واقعا چنین چیزی ممکن است یا خیر؟ طبق ادعای آقای جویا (نظر به تاریخ بلخی در سال ۱۲۹۵) بلخی ۵۲ سال عمر کرده است و طبق ادعای دیگران فقط ۴۹ سال به طور متوسط می توان گفت بلخی ۵۰ سال عمر نموده که ده سال آن دوران کودکی بوده و چهل

سال دوران فعالیت های گوناگون، در ظرف چهل سال طبق گفته بالا هفتاد و پنج هزار شعر سرورده است یعنی در ظرف ۱۴,۶۰۰ روز به طور متوسط هر روز بیشتر از ۵ بیت شعر سرورده است و اما در دوره چهارده سال و هفت ماه زندان به اساس نظریات بالا در کنار سرودن اشعار که ممکن است بعضی از آن ها یک شبانه روز طول کشیده باشد، ۱۷۰۰ بار قرآن را از اول تا اخیر با تعمق خوانده است، اگر دوره زندان را همان ۱۵ سال تمام بگیریم؛ یعنی در ظرف ۵۴۷۵ روز و هرسه روز یک قرآن ختم کرده اند، روزانه به طور متوسط ۱۰ جز قرآن و این کار طبق یک برنامه منظم آن هم در زندان که دیگر مشغولیت ها یا نیست و یا کم اند، ممکن است و با عقل سازش دارد، یعنی هرگاه به طور مستمر و همیشگی روزانه ۴ ساعت قرآن خوانده باشد و چهار ساعت شعر سرورده باشد، هم ختم یک هزار هفتصد بار قرآن ممکن است و هم سرودن هفتاد و پنج هزار شعر که البته تعدادی را قبل از زندان و بعد از زندان نیز سرورده اند.

پس کسانی که روی ختم یک هزار هفتصد بار قرآن در دوره زندان و سرودن ۷۵ هزار بیت شعر در طول ۵۰ سال زندگی بلخی دچار شک و تردیداند، باید بدانند که این موضوع دور از عقل نیست و با برنامه یزی دقیق و شرایط زندان کاملا مطابقت دارد.

این که آیا در زندان زمینه برای این کار بود یا نه، مسأله ای دیگر است؛ اما نفس مسأله دور از باور نمی باشد، بنا بر این دو دوره از زندگی بلخی؛ یعنی دوره یادگیری و آموزش و دوران بعدی یعنی تفکر



طبیعی به نظر می‌آید و بسیاری از رهبران و مبارزان سیاسی جهان همواره چنین کرده‌اند، سید جمال‌الدین پس از سال‌ها تلاش سرانجام به این واقعیت اعتراف کرد که تخم انقلاب را در شوره‌زار شاهان و امیران پاشیده است و بلخی هم خود اعتراف نمود که:

«من باید پس از ده سال کار فکری و تشکیلاتی و مبارزه فرهنگی به چنین کاری اقدام می‌کردم.»

این گفته به خوبی نشان می‌دهد که بلخی در روش مبارزه خود پس از زندان تجدید نظر کرده است؛ زیرا برخلاف دوره جوانی و قبل از زندان که روی کودتا و اقدامات مسلحانه تکیه داشت، بعداً روی فعالیت‌های فرهنگی و آگاهی مردم تکیه می‌کند، چرا که برای یک جامعه ناآگاه طرح هرچند مفید و سازنده باشد، نظر به عدم درک آن از سوی توده‌های نیازمند به آن به مشکلات مواجه خواهد شد، چنانچه طرح براندازی بلخی گرفتار آن شد، لذاست که یکی از نویسندگان در این رابطه می‌نویسد که:

«پس از شکست قیام ۱۳۲۹ و زندانی شدن بلخی که مدت پانزده سال را در تک سلول زندان «دهم‌زنگ» یکه و تنها گذراند، بلخی را بلخی ساخت که نامش را در پیشگامان بزرگ «تجدید بنای تفکر اصیل اسلامی» جاویدانه نمود، در دوره پانزده ساله شخصیت فکری و انقلابی خود را به مرحله کمال و اوجش رساند و با تجدید نظر در روش مبارزه بر اساس مطالعه تاریخ جنبش‌های انقلابی اسلامی و غیر اسلامی و با تلاوت با دقت و با تدبیر هزار و هفتصد مرتبه قرآن طرح یک انقلاب عمیق اسلامی را پی‌ریزی نمود و خود را به عنوان یک نظریه‌پرداز لایق نهضت راستین اسلامی در صف اول بنیان‌گذاران نهضت جهانی اسلام مطرح ساخته و نخستین نظریه‌ای تازه و ابتکاری خویش را در منظر جنبش‌های اسلامی قرار داده و به نمایش گذاشت و در طراحی اصول نهضت و انقلاب از سید جمال‌الدین پیشی گرفته در اشعار معروف به اشعار «شب دیجورش» تز «جمهوری اسلامی را» بر اساس اندیشه ناب اسلامی چنین اعلان نمود.» (۲۵)

این واقعیت بود که رژیم کودتای ممکن است، قدرت را تصاحب کند، ولی قادر به اداره کشور نخواهد بود، چنانچه بعدها ما با این پیچیده آشنا شدیم و دیدیم که کودتای داود خان، تره‌کی، امین، ببرک، نجیب و حتی ربانی قادر به محاربان ناشی از کودتاها نشدند، این جا بود که بلخی پس از زندان دیگر به فکر کودتا نبوده، هرچند که باز دست‌یابی به حق را از طریق زور ممکن می‌دانست، ولی این زور، زور آگاهی و شعور سیاسی مردم افغانستان بود که متأسفانه در عصر بلخی مردم به آن نرسیده بودند و خود با سوز دل در یک سخنرانی بعد از زندان تحت عنوان علل عقب‌ماندگی‌ها در جستجوی راه حل عقلانی دردمندانه آن را بیان می‌دارد. (۲۶)

در سخنرانی‌های بعدی از دوره‌ای بعد از زندان بلخی بیشتر، روح

و تعقل (در زندان) که کلاً ۴۵ یا ۴۸ سال طول می‌کشد، از پربارترین دوران زندگی اوست که نمونه زنده آن همین آثار جاویدان و اشعار اوست که برای همیشه بلخی را در اذهان مبارزان و جویندگان راه و روش آزادی و زندگی زنده نگه‌میدارد و او خود نیز می‌گوید:

بلخی به همه عصر همین مزد کمال است

گویند پس از مرگ فلان جایی تو خالی

واقعیت هم همین است که پس از مرگ در عصر انقلاب این جمله بارها و بارها تکرار شد که جای بلخی خالی است.

آزادی و روش مبارزه جدید

برخی از منتقدان و بیوگرافی نویسان زندگی بلخی را به سه مرحله دسته‌بندی کرده‌اند و برای هر مرحله ویژگی‌های قابل شده‌اند و برخی هم در برابر این طرح سه مرحله‌ای قد علم کرده و منتقدان طرح سه‌گانه مورد انتقاد قرار داده‌اند که در مقالات گوناگون پیام مستضعفین و حبل‌الله... این واقعیت به خوبی مشاهده می‌شود، لذا ما نه طرف‌دار گروه اول و نه هم مدافع نظریات طرف‌داران گروه دوم هستیم، ولی این قدر می‌گوییم که بلخی هم بشر بود و مثل سایر افراد بشر نقاط ضعف و نقاط قوت داشت، نقاط ضعف باعث شکست او شد و نقاط نام و یاد او را به عنوان یک رهبر و پیشوا همچنان در قلب مردم افغانستان زنده نگذاشته است؛ اما این واقعیت داشت که روش مبارزه قبل از زندان با روش بعدی بلخی تفاوت داشت و این یک امر



بود که در ظاهر کار به کار رژیم نداشت، ولی از ریشه آنرا تخریب می نمود، این جاست که دشمن نیز طرح نابودی بلخی را می ریزد و موفق می شود.

سؤالی که هنوز بی پاسخ می ماند که چرا دولت محمدزایی، بلخی را در سال ۱۳۲۹ که طرح کودتا و براندازی حکومت و نظام خانوادگی را در سر داشت، پس از دست گیری به زندان سپرد و بلخی که ظاهراً بعد از زندان آرام بود و گاهی حتی بر تخت و بخت شاه دعا هم می کرد به شهادت رسانید؟ گرچه برخی مدعی اند که بلخی به مرگ طبیعی از دنیا رفته ولی شایعات مبنی بر مسمومیت وی از سوی دربار که در آن وقت زیاد هم رایج بود، نمی تواند دور از عقل حساب آید، پس این طور می توان نتیجه گرفت که برای رژیم استبدادی آل یحیی بلخی نظامی و حتی سیاسی خطرناک نبود، بلکه بلخی فرهنگی و فکری دشمن اصلی به حساب می رفت، از این مطلب ما اهمیت فعالیت های فرهنگی را در بی ثباتی نظام های استبدادی و خودکامه به خوبی مشاهده می نماییم، با این تحلیل بلخی نظامی در سال ۱۳۲۹ شکست خورد و بلخی سیاسی در سال ۱۳۴۷ رخت از جهان بست، ولی بلخی فکری و فرهنگی همچنان زنده است و فریاد می زند که: «سیاست بازی امروز ما هم عقده نکشاید، در این بازی ملل یک سر به ریش پیشوا خندد، به جز پس ماندگی دیگر نشان از ما نیابد کس، جهان پیشرو بر این رجوع قهقرا خندد».

بنا بر این آنچه حایز اهمیت است، مبارزه فکری و فرهنگی بلخی است که برای همیشه جاویدان و شور آفرین می باشد و این خود یکی از افتخارات جامعه ما بوده که در دوران بازیابی هویت فرهنگی پس از دوران نظامی گری و تبوتلاش سیاسی به آن نیاز مندیم.

شهادت بلخی

تنها چیزی که در باره بلخی تمام نویسندگان اتفاق نظر دارند، تاریخ شهادت او در روز ۲۴ سرطان سال ۱۳۴۷ هـ است، در حالی که درباره کیفیت شهادت هنوز هم اختلاف نظرهای موجود بوده و سند موثق و با شاهد مورد اعتمادی درباره مسمومیت که باعث مرگ بلخی شد، وجود ندارد، لذا، همسر بلخی درباره مرگ و محل دفن شوهر خود می گوید:

«همسر در سال ۱۳۴۷ مسموم و در روز بیست و چهارم سرطان ۱۳۴۷ در حالی که در موضع دفن ایشان بین اقوام و ملت ها مشاجره بود و هرگروهی جایی برایش انتخاب می کردند، مثلاً هموطنان صفحات شمال افغانستان می گفتند، باید جنازه علامه در بلخ و در جوار نظرگاه امیر مومنان علی (ع) ببریم و هموطنان هراتی می گفتند، جنازه سید را در هرات کنار مرقد پدر ایشان سید محمد حسین بلخی دفن می کنیم، هموطنان قندهاری می گفتند، بلخی را ما می بریم و هموطنان کابلی

کار، تلاش و فعالیت به چشم می خورد و این تاکتیک و اقعاً درخور مطالعه و تحقیق است، چرا که مردم فقیر جرئت و توان مبارزه مستمر و دوام دار ندارند.

نقطه مهم این است که دشمن مردم ما پیش از این که مردم هدف بلخی را درک کنند، پشت ورق را می خواند، بنا بر این ظاهر شاه مطابق به گفته ها و طرح بلخی پروژه ها و پلان ها را به نفع مردم شیعه و هزاره مردم افغانستان پیشنهاد می کند (که هیچ کدام جنبه عملی به خود نمی گیرد) ولی می تواند تا اقدامات ظاهری نقش رهبری و پیشوایی بلخی را در اذهان یک تعداد افراد احساساتی و اندک رنج فراهم سازد. این ها که نه به هدف بلخی به آن صورت آگاهی یافته بودند و نه هم ماهیت و عمق توطئه دشمن را درک می کردند، همنوایی، ظاهر خاین با بلخی نشانه از وابستگی بلخی به دربار قلمداد کردند و مرحله سوم زندگی بلخی را تحت سؤال بردند، در این باره آقای مقصودی گزارش جالبی دارد ایشان می نویسد:

« مو ضوع دیگری که تذکر آن لازم است، دانشمند و روحانی معروف علامه سید اسماعیل بلخی مدت پانزده سال و میر فتح خان فرقه مشر ۲۵ سال را در زندان مخوف دهمزنگ کابل در دوره سلطنت ظاهر شاه سپری کرده بودند، ظاهر شاه برای این که خود را دوست و وفادار به آن دو معرفی نماید، پیشنهاد یک کارخانه کشمش به ارزش دو ملیون افغانی را نموده بود که بین مردم هزاره و مردم پکتیا به وجود می گفت در اثر این فابریکه از یک طرف یک تعدادی مردم این دو قوم مشغول کار گردیده و از طرف دیگر بین دوستان ما (مردم هزاره و پکتیا) دوستی و صمیمیت برقرار گردد که از جانب مردم هزاره شهید سید اسماعیل بلخی و میر فتح محمد خان فرقه مشر و سناتور نادر علی خان جاغوزی را موظف به این کار ساخته بود، همچنان به آن ها گفته شده بود موضوع را به بزرگان قوم رسانیده و در این باره از همکاری شان کوتاهی نکنند که چندین بار از طرف شهید بلخی و رفقاییش بزرگان قوم خواسته شده و مجلس برگزار می گردید که در چند مجلس آن نگارنده شرکت داشتم...» (۳۰)

واضح بود از این گونه طرح های وقت تلف کن هم بلخی می خواست به نفع خود و مردم خود استفاده کند و هم ظاهر شاه در نظر داشت با این گونه پلان های صرف و ظاهری مردم هزاره و پیشوای شان را فریب دهد، تا جایی که تاریخ نشان می دهد، ظاهر شاه در این طرح پیروز بوده، چراکه تا امروز یک تعداد از مردم ما، بلخی را به خاطر همکاری با ظاهر شاه محکوم می نمایند. در حالی که قضیه پیچیده تر از این بود، به خصوص پس از این که بلخی سفری به خارج نموده و با مراجع تقلید شیعه و دیگر بزرگان سیاسی جهان تماس گرفت و از شواهد و قراین تاریخی چنین برداشت می گردد که بلخی در این دوره یک مبارزه فرهنگی - سیاسی دوامدار را طراحی کرده

روزی تمام این شخصیت‌های علمی، مذهبی و سیاسی کشور را به مردم معرفی می‌نماید. والسلام ۱۳۷۳/۴/۲۴

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مقدمه بر: تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان (سازمان نصر) صفحه ۷۳
- ۲- دیوان بلخی (مقدمه‌ای دیوان)
- ۳- همان مدرک صفحه ۴
- ۴- حبل‌الله شماره ۳۹ و ۴۰ مصاحبه با خانواده بلخی
- ۵- یادنامه علامه شهید اسماعیل بلخی (سازمان نصر) صفحه ۲۷
- ۶- همان مدرک صفحه ۲۸
- ۷- ۸ حبل‌الله شماره ۳۹ و ۴۰
- ۹- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ (ویژه نامه صفحه ۷ و ۸)
- ۱۰- نهضت‌های اسلامی افغانستان صفحات ۸۶ و ۸۷
- ۱۱- مقدمه‌ای دیوان بلخی صفحه ۵
- ۱۲- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ صفحه ۷
- ۱۳- مقدمه‌ای بر تحولات... صفحات ۷۴ و ۷۵
- ۱۴- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ صفحه ۲۵
- ۱۵- یادواره علامه شهید سید اسماعیل بلخی میزگرد پاسخ به سؤالات صفحه ۲۶۸
- ۱۶- همان مدرک صفحه ۳۱
- ۱۷- تاریخ هزاره و هزارستان نوشته محمد عیسی غرجستانی صفحه ۱۲۰
- ۱۸- مقدمه‌ای بر: تحولات... صفحه ۷۸
- ۱۹- حبل‌الله شماره ۳۹ و ۴۰
- ۲۰- دسایس و جنایات روس در افغانستان صفحه ۷۹
- ۲۱- افغانستان سرزمین محرومان
- ۲۲- افغانستان در پنج قرن اخیر جلد ۱ قسمت دوم صفحه ۶۷۳
- ۲۳- یادواره... ناصر مکارم شیرازی صفحه ۳۷
- ۲۴- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ صفحه ۲۹
- ۲۵- همان مدرک صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸
- ۲۶- هزاره جات سرزمین محرومان (عبدالحسین مقصودی) صفحه ۱۹۷
- ۲۷- حبل‌الله... شماره ۳۹ و ۴۰ مصاحبه با خانواده بلخی صفحه ۶۲

عده‌ای دامنه علی‌آباد نظرگاه حضرت علی (ع) و عده‌ای سید میر در دامنه کوه شیر دروازه را و عده‌ای جوار مرقد سید جمال‌الدین افغانی را پافشاری داشتند و چون از این مشاجرات من اطلاع یافتم، برای این‌که آب آتش نفاق خانمانسوز انداخته باشم، گفتم نه باید نزدیک‌های منزل ما دفن شوند تا هر صبح شام خودم و فرزندانم به پابوس ایشان برویم، لذا این نظر مقبول افتاد و دوستان به نظر من احترام گذاشتند و با اتحاد دوباره علامه در دامنه کوه افشار نظرگاه قبر بنی هاشم ابوالفضل العباس (ع) به خاک سپردند» (۳۱)

گمان نمی‌رود درباره محل دفن بلخی اختلاف نظر وجود داشته باشد، چرا هنوز بیشتر از یک ربع قرن از آن نمی‌گذرد، هر چند که مدت زمان این زیارت همچون دیگر نقاط افشار پس از قتل عام مردم آن توسط نیروهای جمعیت اسلامی و اتحاد سیاف در اشغال وهابی‌ها قرار گرفت، ولی با آن همه همچنان زیارتگاه خاص و عام باقی ماند.

آثار بلخی

بدبختانه نظر به عدم امکانات و شرایط ضد فرهنگی افغانستان از آثار بلخی جز چند هزار بیت (که حدود چهار هزار بیت آن در دیوان بلخی آمده) و چند نوار سخنرانی و چند دست‌نوشته دیگر باقی نمانده که آن‌ها نیز به صورت درست جمع‌آوری و دسته‌بندی و چاپ نشده‌اند. که همین مقدار به جا مانده چنان مهم و گران‌بهاست که در کنار سراج‌التواریخ مردم فقیر ما را از نگاه فرهنگی اگر بالاتر از دیگران نشان ندهد، بدون شک هم‌ردیف دیگران خواهد ساخت. با وجود تمام کاستی و ضعف‌های ناشی از عدم فعالیت فرهنگی، بدون مبالغه می‌توان گفت کاری که درباره بلخی و مطرح شدن بلخی صورت گرفته (هر چند کافی نیست) در باره بلخی هیچ شخصیت فرهنگی - تاریخی افغانستان انجام نشده است، البته این بدان معنی نیست که دیگر بلخی نیاز به معرفی ندارد (که هنوز بیشتر ابعاد زندگی بلخی به مردم معرفی نشده است)، ولی معرفی شدن سایر شخصیت‌های علمی، مذهبی و تاریخی کشور که سرمایه‌های افتخارآمیز مردم ما نباشند نباید دلیلی بی‌مهری قلم‌به‌دستان نسبت به بلخی تلقی گردد. چنانچه تأسیس ۱۳۹۴

امروز برخی کج‌اندیشان با مطرح شدن کاتب و عبدالخالق و گاوسوار در اذهان عامه جا می‌دهند که بلخی فراموش شده است.

درست بلخی پیشتاز و بنیان‌گذار نهضت اسلامی افغانستان بوده، ولی این به معنی این نیست که قبل از بلخی کسی قیام نکرده و یا بعد از او شخصیت‌های قیام‌گری زاده نشده باشد، اگر تاریخ واقعی افغانستان و ملت عذاب کشیده به صورت دقیق و صادقانه مورد کاوش محققان و مورخان منصف قرار گیرد، در خواهیم یافت که ما بلخی‌ها داریم، امیدواریم مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان بتواند،